





نجات در ادیان*

رابرت کروفرده^۱
حبيب دوستدار

نجات جهان را هدف خود قرار دهند اما آن‌ها هم‌چنین مشتاقانه منتظر حکومت کاملی‌اند که مسیحاً^۲ با پادشاهی خدا آن را استقرار می‌بخشد. یهودیان راست‌گیش به آزادی قوم بنی اسرائیل و آزادی جهانی اعتقاد دارند و فرا رسیدن دوره جدید، به معنای جزای بدکاران در رستاخیز و برخورداری از ارتباط نزدیک‌تر با خدا، از راه فرمان‌برداری است.

هر انسانی دارای روح است، اما نه به مفهوم یونانی آن که بدن را کوچک می‌شمرد، بلکه روح و تن در یک وحدت روان‌تنی به هم پیوند خورده‌اند؛ به طوری که رستاخیز تن در اعتقاد مسیحی در کار خواهد بود. اما درباره این که آیا رستاخیز تن در کار خواهد بود یا نه، در بین یهودیان اختلافاتی وجود دارد؛ برای مثال، گروه اصلاح‌گرایان اشاره به رستاخیز تن را از کتاب دعای خود حذف کرده‌اند و بر «حیات جاودان»^۳ تأکید می‌ورزند.

مسیحیت

مسیحیت نیز همانند یهودیت به فرمان‌بری

انتزاعی را درباره جهان و خودمان بیان کنیم. ما مراقب طبیعت هستیم و از آن بهره می‌بریم؛ طبیعتی که رو به آلودگی و تباهی است. داشتن روح الاهی آدمی را شبیه به خالق می‌کند و ما با انجام کارهای سودمند خداگونه می‌شویم. انسان تنها موجودی است که عارف نیک و بد است اما جاه‌طلبی، خودخواهی، غرور، نفرت، آز و حرص او را به بدبختی می‌کشاند.

یهودیان راه بیرون‌رفت از این وضعیت را فرمان‌بری از تورات^۴ می‌دیدند. آن‌ها آگاه بودند که خدا خود را منکشف کرده است، با آن‌ها میثاق بسته است و آن‌ها را از مصر نجات داده، به سرزمین موعود برده است. آن‌ها در مقابل، با اطاعت ناچیز و نذر قربانی برای گناهان، شکرگزار این آزادی بودند. به اعتقاد یهودیان، انسان موجودی مختار است و از این رو می‌تواند از سر اختیار به اوامر و نواهی تورات عمل کند، اما در دین یهود، مراد از نجات معمولاً نجات قوم بنی اسرائیل است. اگر آن قوم از خدا فرمان برد به نجات جهان یاری رسانده است. یهودیان اکنون باید

همه ادیان انسان را خطاکار می‌دانند و راهی برای نجات^۲ او عرضه می‌کنند. معمولاً در ادیان سامی^۳، مشکل انسان گناه و نافرمانی^۴ از فرمان خداست اما در ادیان هندی معمولاً نادانی^۵ مشکل آدمی است. در ادیان مختلف، نجات به صورت‌های مختلف ترسیم شده است؛ بعضی از ادیان تأکید دارند که خدا انسان را نجات می‌دهد اما بعضی دیگر معتقدند که انسان باید خود به داد خود برسد. هدف از نجات بهبودی زندگی این‌جایی و زندگی در فردوس یا نیروانه فرجامین در جهانی دیگر است. در این نوشتار مشکل و راه چاره مشکل را در ادیان مختلف بررسی می‌کنیم.

یهودیت

یهودیان اعتقاد دارند که در انسان نیروی خیر و شر وجود دارد، او عارف نیک و بد است و خداوند خدا آدم را از خاک زمین سرشته است. اما فرقی اساسی بین جانوران و انسان‌ها وجود دارد؛ خدا آدم را به صورت خود آفریده است. ما دارای آرزویم، آگاهییم و می‌توانیم مفاهیم



از خدا اعتقاد دارد، اما در این دین، عیسی مسیح به عنوان نجات‌بخش از ارکان اعتقادی مسیحیت است و بدون ایمان به او نمی‌توان بندگی خدا کرد. این که تا چه حد آزادی اراده داریم یک معضل و مسئله است؛ زیرا در مسیحیت آموزه گناه نخستین^۹ وجود دارد و دیدگاه‌های مختلفی درباره دامنه آن وجود دارد. این آموزه به این معناست که رابطه‌ای علی بین گناه آدم و گناه انسان وجود دارد، اما بعضی از الهی‌دانان در این آموزه چند و چون کرده‌اند و معتقدند که انسان تیکو زاده شده است اما جامعه او را به فساد کشانده است. مسیحیت بر بازخرید گناهان^{۱۰} مبتنی است که بازخرنده آن عیسی مسیح است و از رهگذر آن انسان با خدا آشتی می‌کند. اما در «کفاره» (گناه‌شویان)^{۱۱}، معانی مختلفی وجود دارد: دیه، نمونه اخلاقی، قربانی و پیروزی بر شر. سنت آنسلم^{۱۲} در قرن دوازدهم می‌اندیشید که گناه انسان بی‌حرمتی به شکوه خداوند است و مرگ عیسی این بی‌حرمتی را جبران و تلافی می‌کند. در واکنش به او، آبلارد^{۱۳} به نظریه اخلاقی گناه‌شویان اعتقاد داشت. او می‌گفت مسیح با مرگش الگویی از عشق قربانی را از خود به جا گذاشت که همه باید از آن پیروی کنند. اما همه نظریه‌ها تأکید می‌کنند که شر به قدری سنگین است که تنها خدا می‌تواند آن را جبران کند؛ از این رو خدا در عیسی مسیح تجسد پیدا کرده است و روح‌القدس^{۱۴} او در قلب مؤمنان زندگی می‌کند و آن‌ها را قادر می‌کند تا به‌درستی زندگی کنند. عیسی مسیح پادشاهی خدا را هم در حال و هم در آینده تعلیم داد. سرانجام، پادشاه از آن درست‌کاران خواهد بود. اما کیف و مجازات در انتظار بدکاران است. این اختلاف نظر درباره نجات بود که سبب انشعاب در کلیسای غربی در قرن شانزدهم شد.

آیین هندو

بر زندگی روستاییان هندو اموری چون ارواح، ساحری، و شورچشمی حاکم است که غریبان آن را خرافه می‌دانند. روستاییان هندو برای آن که از پس این‌ها برآیند، دست یاری به سوی برهمن یا جن‌گیران یا روحانیان غیربرهمن دراز می‌کنند. ایزدان یا ایزدبانوان در دین روستاییان هندو به احتمال زیاد پهلوانان محلی‌اند. در این دین، عبادت جا و مکان نمی‌شناسد، آنان در هر جایی می‌توانند

به عبادت بپردازند. آن‌ها می‌کوشند تا نجات یابند، ثواب اندوزند، بر طبق درمه عمل کنند و سرانجام چرخه بازرایی را متوقف کنند. طبقات پایین‌تر اساساً در فکر نجات از طبقه‌ای هستند که در آن قرار دارند و امیدوارند که در چرخه بعدی بازرایی بهتری به دست آورند و طبقات بالاتر قصدشان این است تا با کسب ثواب معنوی و نیل به نجات متعالی درمه‌شان را بهبود بخشند. البته، انگیزه‌ها هم‌پوشی دارند. در عبادت، نذرکردن، زیارت، خیرات و مانند آن، هم هدف عملی وجود دارد و هم هدف معنوی. برای مثال، ای. بی. هارپر^{۱۵} از رویکرد یک‌پارچه‌گر همه کثرات حمایت می‌کند؛ به طوری که فعالیت دینی از زندگی دنیایی هندو جدایی ناپذیر دانسته شده است. رویکرد او با روش گسته و غیروحدت‌گرایانی ام. ان. سری نیواس^{۱۶} و مکیم مریوت^{۱۷} فرق دارد که بنا بر آن چنین فعالیت دینی را می‌توان در مقوله‌های مختلفی دسته‌بندی کرد.

اما آیین هندو دینی متفاوت با دیگر ادیان است چرا که قادر است هر نوع تجربه‌ای را که در زندگی پیدا می‌شود در بر گیرد. در آیین هندو عامل اساسی و تعیین‌کننده طبقه است و علی‌رغم مخالفت حکومت هند با آن، این اعتقاد هم‌چنان پابرجاست. بنا بر افسانه‌ای، از زمان آفرینش الهی مانو^{۱۸}، انسان نخستین، بود که طبقات پیدا شدند. از سر او برهمن‌ها^{۱۹} (روحانیان)، از دستان او کشتریه‌ها^{۲۰} (جنگ‌آوران)، از ران‌های او ویشیه‌ها^{۲۱} (تاجران و کشاورزان) و از پاهای او شودره‌ها^{۲۲} (غلامان و کارگران) پیدا شدند.

به‌گودگیتا^{۲۳} وظایف این چهار طبقه را بیان کرده است: «برهمن‌ها، کشتریه‌ها، ویشیه‌ها و شودره‌ها به سبب اعمالشان، که در ارتباط با نحوه‌های ظهور سرشت مادی‌شان است، از هم متمایز می‌شوند... آرامش، خویش‌داری، پاک‌دامنی، فرزندی و پارسایی، فضایی‌اند که بر رفتار برهمن‌ها حاکم‌اند؛ دلیری، قدرت و سرسختی، مهارت، شجاعت در نبرد و سخاوت، از خصایلی است که بر رفتار کشتریه‌ها حاکم است؛ کشاورزی، گاوداری و بازرگانی بر رفتار ویشیه‌ها حاکم است و وظیفه شودره‌ها این است که کار فیزیکی انجام دهند و خدمت‌کارانی برای دیگران باشند.»

در اوپه‌نیشدها بود که آموزه سنساره^{۲۴} پیداشد و سپس با قانون کرمه^{۲۵} سازگار و هم‌خوان شد. کرمه اساساً به معنای آن است که هر آن‌چه

در این زندگی می‌کارید در زندگی بعدی درو می‌کنید. درمه‌هایی عام و فراگیر وجود دارد که شامل همه هندوان می‌شود و رفتارهای معمولی همه طبقات را در برمی‌گیرد اما درمه‌های نیز وجود دارد که خاص یک طبقه است. برای مثال، در به‌گودگیتا، به ارجونا^{۲۶} آبی جنگجو، که خوره تردید در جانش افتاده بود، گفته می‌شود که وظیفه‌اش را به عنوان سرباز انجام دهد و از کشتن دشمنان نگرانی به خود راه ندهد؛ زیرا تولد دوباره برای آن‌ها رقم خورده است. این نه یک داستان واقعی، بلکه قصه پیکار درونی نیکی و بدی در قلب آدمی است. ارجونا وظیفه این‌تارگرانه را انتخاب می‌کند اما دیگران، معمولاً در آخرین مرحله زندگی، تارک دنیا می‌شوند یا از آغاز زاهد می‌شوند. بر خلاف گاندی که یک زاهد بود اما از زندگی معمولی دست نکشید؛ زیرا بر این اعتقاد بود که راه نجات، خدمت به میهن و مردم میهن خود است.

از این رو در دین هندو راه‌های گوناگون محبت (به‌مکتی)^{۲۷} یا عمل (کرمه) یا معرفت (جنیانه)^{۲۸}، برای توقف چرخه سنساره ارایه شده است. راه معرفت به معنای شناسایی برهمن به عنوان یگانه موجود واقعی است؛ بر خلاف مایا، که جهان موهوم را واقعی می‌نمایاند. یک چنین معرفتی بیشتر شبیه به بینش است تا شناخت اکتسابی یا تجربه حسی. اما راه محبت راه شایع در نزد بسیاری از هندوان است که به معنای تسلیم درونی به خدا یا اجرای مراسم در پیش‌گاه تمثال یا زیارت مکان‌های مقدس است. استاد معنوی یا گورو، میانجی فیض نجات‌بخش خداوند به توده مردم است. این نکته در سنت‌های خداپورانه‌ای چون آیین ویشنو^{۲۹}، آیین شیوا^{۳۰}، و آیین شکتی^{۳۱} آشکار و پیداست؛ برای مثال، ویشنو نجات‌بخش انسان‌واری است، که فیض را به پیروان خود می‌بخشد.

اما آزادی و نجات بسته به نوع تلقی‌ای است که از رابطه خدا و انسان وجود دارد. فیلسوفان مدرسی درباره رابطه انسان با خدا اختلاف نظر دارند. پرسش این است: آیا واقعاً بین خدا و انسان وحدت وجود دارد و تنها راه نجات، معرفت به این حقیقت است؟ پاسخ شنکره^{۳۲} مثبت است. او می‌گوید: «برهمن واقعی است، آن آتمن است، آن تو هستی.» اما مدهوه^{۳۳} بر این عقیده است که شکاف بزرگی بین خدا و انسان وجود دارد که انسان



برای پل زدن بر روی آن نیازمند فیض است. اما احتمالاً آن طور که رامانوجه^{۳۴} می‌گوید حقیقت در جایی بین این دو وجود دارد. او به اصل وحدت در کثرت اعتقاد دارد. «ما همانند برهمن هستیم مع‌هذا ناهمانند با اویم. او در ماست اما هم‌چنین فراسوی ماست. بنابراین انسان و برهمن یکی نیستند، نامیرایی در برهمن استغراق ندارد اما یک وجود جاودان در اتحاد با خداست.»

درباره آیین هندو این پرسش را می‌توان پیش کشید: اگر همه نفوس یکسان و هم‌ترازند چرا طبقات نابرابر وجود دارد؟ احتمالاً هندوها پاسخ می‌دهند که نفوس دارای کرمه بدی‌اند که به آن‌ها بسته است؛ چنان‌که در چرخه زندگی، جزا و مکافات آن را می‌پردازند. اما به نظر می‌رسد به تحقیق، اختلافی اساسی بین نظام‌های فلسفی‌ای چون ودانتا و عمل دینی واقع‌گرایانه روستاییان هندو وجود دارد. شنکره این اعمال را برای سطح پایین سامان بخشید و بین سطوح مختلف حقیقت فرق گذاشت. اما رامانوجه مخالف دیدگاه او بود. دلیل وی آن بود که عبادت را نمی‌توان در سطحی پایین‌تر قرار داد، عبادت برای نجاتِ نفس ضروری است.

آیین بودا

سیدارته گوتمه پسر حاکم قبیله شاکیه در نپال بود، که پس از روشن‌شدگی به «بودا» معروف شد. در افسانه‌ای آمده است که او تولدی معجزه‌آسا داشته است و در بیست و نه سالگی در جست‌وجوی پاسخی برای چیستی رنج، خانه و کاشانه را ترک کرد اما از زهدورزی و ریاضت طرفی نیست و سرانجام به مدد مراقبه، به روشن‌شدگی و اشراق دست یافت. اما از وسوسه مارا، نماد شخصی شر و بدی، در امان نبود. در متون بودایی همه نوع خدا، روح و شیطان وجود دارد؛ به طوری که با آن‌که این دین از عبادتِ خدایان فراتر می‌رود، آن‌ها را انکار نمی‌کند. اما بودا فوق همه خدایانی که می‌ریند قرار دارد و از او انتظار می‌رود تا برای رهایی از تولد دوباره یاری‌رسان باشد. او با برپایی انجمن رهروان (سنگه)، چهار حقیقت شریف را تعلیم داد: رنج (دوکه)، علت رنج، توقف رنج و راه هشت‌گانه‌ای که به توقف رنج می‌انجامد.

در شکل آغازین آیین بودا اعتقاد بر آن است که بودا مجری و کانالی برای نیروی معنوی

درمه (تعالیم) است. از این رو، درمه از بودای تاریخی مهم‌تر است؛ چنان‌که سخنان بودا مؤید آن است: «... کسی که درمه معنوی را می‌بیند مرا می‌بیند، کسی که مرا می‌بیند درمه معنوی را می‌بیند.» بوداییان آسیایی خودشان را پیروان درمه می‌بینند و این اساس و گوهر همه تعالیشان است. درمه به معنای یک واقعیت نهایی در تحت همه امور و در همه امور است و آن را باید در راست‌کاری و فضیلت متجلی کرد. بوداییان می‌گویند که مردم عادی تنها به جهان نمودی اعتقاد دارند. محوریت درمه ظاهراً نشان می‌دهد که درمه در واقع دین آن‌هاست. نجات از راه تلاش فردی به دست می‌آید؛ زیرا هر فرد باید خود راه نجاتش را کشف کند. بودا می‌گوید: «هر کدامتان جزیره خود و پناهگاه خود باشید؛ پناهگاه دیگری مجوید! به این طریق است که به جایگاه عالی نامیرایی دست خواهید یافت.» اما چرخه بزرگ آیین بودا، یعنی مهاییانه، شخصیت‌های نجات‌بخش را ضروری می‌بیند و بوداسف‌هایی را مطرح می‌کند که به روشن‌شدگی دست یافته‌اند اما به خاطر باری به دیگران ورود به نیروانه کاملشان را به تأخیر انداخته‌اند. در واقع بوداهای بسیاری وجود دارند که هر از گاهی ظهور می‌کنند و بوداییان اکنون در انتظار بودای آینده‌اند. گردونه بزرگ بودایی، یعنی مهاییانه راهی را برای توده مردم فراهم کرد تا نیروانه را تجربه کنند و از خودیاری‌گری بودا فاصله گرفت. در این دوره مهارتی به نام «وسیله ماهرانه»^{۳۵} شکل گرفت تا بوداییان راه‌هایی را برای انطباق و سازگاری تعالیم با اوضاع و احوال دشوار و شرایط تازه بیابند. در ارزیابی جایگاه بودا، مرزهای استاد، الگو و منجی تیره و تار شده است و جداسازی و دسته‌بندی دیدگاه‌های مختلف بسیار دشوار شده است. اما پیام بودا روشن و واضح است. او خاستگاه و علت رنج را میل و تشنگی می‌داند. آدمی مدام در آرزوی قدرت، پول، همسر، و بچه است و این دل‌بستگی‌ها به رنج می‌انجامد.

هر چیزی ناپاینده و گذراست و مع‌هذا جهان را پایا می‌انگاریم. هر چیزی فانی و گذراست، مع‌هذا زندگی را همیشه‌مان و پایا می‌انگاریم. آیین بودا از این حیث که «خود» (آنتا)^{۳۶} یا «نفس» را انکار می‌کند با ادیان دیگر فرق دارد. اگر همه امور ناپاینده (انیچه)^{۳۷} و بی‌بنیادند، چگونه «خود» پایا و آنتا وجود

دارد؟ «خود» امری موهوم است. «خود» صرفاً مجموعه‌ای از بخش‌های (اسکنده)^{۳۸} مادی و روانی است و اگر «خود» و «من» وجود ندارد، چیزی هم نمی‌تواند به آن تعلق داشته باشد. از این رو، «این از آن من است»، سخنی احمقانه است. فهم و درک همین نکته است که میل را از ریشه برمی‌کند؛ زیرا میل وابسته به «من» است. به جهت ندانستن این نکته است که احساس می‌کنیم جهان و «خود» موجوداتی پایا هستند و احساس می‌کنیم با تسلیم خواسته‌های حواس شدن و خشنود کردن خودهایمان می‌توانیم به سعادت دست یابیم. نادانی، تنفر و آرزو سه آتشی‌اند که ما را تهدید به نابودی می‌کنند و میل شهوانی، کینه، تنبلی، بی‌تابی، نگرانی و تردید تنها با بینش نسبت به درمه چاره می‌شوند.

آیین بودا با گفتن این‌که ما محتاج آزادی از نادانی هستیم به آیین هندو ملحق می‌شود، حال آن‌که ادیان سامی عموماً بر این تأکید دارند که مشکل ما آدمیان، نافرمانی از دستوراتِ خداوند است و راه چاره، تن دادن به دستورات اوست.

بنابراین چگونه می‌توان چرخه تولد دوباره را متوقف کرد؟ نه با آیین‌های دینی یا اعتقاد به موجودی فراطبیعی؛ بلکه با پیروی راه میانه‌ای بین تن‌آسایی و ریاضت‌کشی، که همان راه هشت‌گانه است، می‌توان به چرخه باززایی پایان بخشید. راه هشت‌گانه همان راه میانه است. بوداییان معتقدند که انسان متشکل از پنج بخش است. ماده، احساسات، ادراک، نمودهای روانی و آگاهی. عجیب آن‌که هر چند به نظر می‌رسد هرچند در آیین بودا برخلاف دیگر ادیان، آگاهی یا ذهن نقش محوری ندارد، اما ذهن در مراقبه نقش اول را دارد؛ لذا آیا ذهن نباید در آیین بودا نقشی محوری‌تر داشته باشد؟ هدف در آیین بودا نیروانه است که عبارت است از آرامش و بینش در این زندگی و آزادی از تولد دوباره پس از مرگ. اما نیروانه دشوارفهم است و درباره آن هم دیدگاه‌های ایجابی و هم دیدگاه‌های سلبی وجود دارد. اگر آدمی صرفاً رشته‌ای از حالات مادی و روانی است، چگونه پس از مرگ هم‌چنان وجود دارد؟ سخنان بودا در این باره دوپهلوست و او از چنین سؤالات متافیزیکی ناخشنود است! نیروانه به معنای خاموش کردن یا نابودی خود است. در این جاست که آیین بودا با مسیحیت خویشاوندی پیدا کرده است؛ زیرا



در این دین هم از «فناى نفس» سخن گفته مى‌شود.

اما «خود» یا «نفس» در آیین بودا امری موهوم است؛ به طوری که آن‌چه دوباره زاده مى‌شود تارهای کرم‌های است که به طور علمی به هم تنیده شده‌اند. بودا نه به عمل، بلکه به نیت عمل توجه دارد. دقیقاً همان‌طور که آتش از مشعلی به مشعلی دیگر منتقل مى‌شود یا همان‌طور که شیئی سبب حرکت شیء دیگر مى‌شود؛ برای مثال، وقتی که به توپ بیلیارد ضربه می‌زنیم، به حرکت درمی‌آید و فاصله‌ای را طی می‌کند و توپ دیگری را به حرکت درمی‌آورد و خود متوقف می‌شود و توپ دومی این ضربه را به توپ سوم می‌رساند. در این‌جا هیچ چیز مادی از توپ اول به توپ دوم و همین‌طور به توپ سوم نرفته است، بلکه هر توپ با برخوردش به آن دیگری به آن حرکت و جهت داده است. تبیین دیگر این است که ببینیم بخش‌های سازنده انسان بر طبق الگوهایی که از یک آن به آن دیگر بازتولید می‌شوند و پیوستگی و یک‌پارچگی شخصی را فراهم می‌کند، در ارتباط با یکدیگرند. مرگ ارتباط را می‌گسلد، اما بخش (اسکنده) های سازنده الگوهای جدیدی را شکل می‌دهند که با الگوهای قبلی یکی نیستند، اما با آن‌ها ارتباط دارند. از این رو، فرد جدیدی که زاده می‌شود، با فرد قبلی یکی نیست اما کاملاً متفاوت هم نیست. کرمه زنجیره علی بین آن‌ها را تضمین می‌کند.

بودا هم پایدگی نفس را انکار می‌کند و هم نامیرایی خدایان یا خدا را. بنابراین، چگونه می‌توان آیین او را دین نامید؟ دانشمندان می‌گویند که آیین بودا به جهت تأکید بر ترک ارزش‌های دنیایی و تأکید بر لزوم رهایی از دل‌بستگی که از مفاهیمی است که در هر دینی وجود دارد، با خداناباوری مدرن فرق دارد. یک امر پایا نیروانه است که آن خاموشی آتش حرص، تنفر و توهم، یعنی انکار اعتقاد به «خود» پایاست. همین که آدمی دل‌بستگی را از بیخ و بن برکند، به نیروانه دست می‌یابد، چنان که انسان کامل (ارهت)^{۳۹} با نفی دل‌بستگی در زندگی این جهانی به آن دست یافته است. انسان‌ها در این دنیا می‌توانند به نیروانه دست یابند، اما نیروانه فرجامین وجود دارد زیرا بودا از کرانه دیگر، قلمرو بی‌مرگ، نازاده، نآفریده و... سخن می‌گوید. با آن‌که همه امور معلول یا مشروط‌اند، نیروانه نامشروط است. فیلسوفان

هم‌چنان درباره این‌که آیا نیروانه ایجابی است یا سلبی چند و چون می‌کنند، اما احتمالاً بهترین دیدگاه آن است که نیروانه یک «جا» نیست بلکه یک «حالت» است و از آن‌جا که آن حالت به حوزه امر مطلق تعلق دارد، آن را نمی‌توان وصف کرد.

اما محققاً به نظر می‌رسد نیروانه به عنوان یک امر نامشروط یک معضل است. به نظر فیلسوفان، جهان هستی قایم بالذات نیست. جهان هستی تهی است؛ یعنی تنها ناشی از اوضاع و احوال خاصی است. اما نیروانه به عنوان امری نامشروط، تهی نیست. از این رو، باید امری بیرون از این جهان باشد. اما اگر چنین است، چگونه می‌توان آن امر پایا را در جهانی که ناپایاست، تجربه کرد؟ اگر نیروانه متعلق به جهان امر مطلق است، آن‌گاه به نحوی نیروانه باید متعالی و درون‌بود باشد، همان‌طور که خدا در ادیان دیگر چنین است.

راه محبت (بهکنی) در آیین بودا نیز بسط یافت که به دنبال آن بقایای جسد سوخته بودا در استوپه‌ها نگهداری شد و عبادت‌کنندگان شیفته آن بودند و دل در گرو آن داشتند. دل‌دادگی عبادت‌کنندگان به بودا روز به روز بیشتر شد و در بسیاری از کشورها پیکره‌های بزرگی از بودا ساخته شد که از این شیدایی حکایت می‌کرد. در مه‌ایانه شخصیت‌های منجی بسیاری وجود دارد. برای مثال، امیتابه^{۴۰} یکی از آنها است، که بودای متعالی و نور بی‌کران و تجلی انسان‌وار مهر، عشق، فرزاندگی و محبت بی‌کران است. هم‌چنین، اولوکیشتوره^{۴۱} یکی از بزرگ‌ترین بوداسف‌هاست؛ پروردگاری که مهرورزانه و یاری‌رسانه، گوشه چشمی به انسان دارد. میتیه^{۴۲}، بودای آینده است که صلح را برای جهان به ارمغان خواهد آورد و بوداییان چشم به راه اویند. شکل‌گیری این آموزه‌ها بیش از هر چیز نشان می‌دهد دینی که با خودیاری‌گری آغاز شد، سرانجام شاهد ظهور شخصیت‌های منجی در درون خود است. بوداییان آسمانی و بوداسف‌ها با اوصاف مهرورزی و فیض به آیین بودا راه پیدا کردند. در نتیجه، ادیان معتقدند که تأکید بر پادشاهی خدا یا نیروانه یا برادری بر روی زمین یک هدف دنیایی است اما هدف آن جهانی نیز وجود دارد و آن عبارت است از آسمان یا فردوس یا نیروانه نهایی یا... آن‌جا که درست‌کار یا روشنی‌یافته در آرامش خواهد بود. راه‌های بسیاری برای رسیدن به این اهداف

وجود دارد اما قطع نظر از آیین بودای اولیه، معمولاً در همه راه‌ها از خدا کمک طلبیده می‌شود؛ زیرا یکی از نشانه‌های دین، اعتماد به لطف و فیض پروردگار است.

پی‌نوشت:

Crawford, Robert, "Liberation" in *What is Religion?* (London: Routledge, 2002), pp 75-88.

1. Robert Crawford
2. Salvation
3. Semitic religion
4. Disobedience
5. Ignorance
6. Torah
7. Messiah
8. Life eternal
9. Original sin
10. Redemption
11. Atonement
12. Saint Anselm
13. Abelard
14. Spirit
15. E. B. Harper advocates
16. M. N. Srinivas
17. Mckim Marriot
18. Manu
19. Brahmin
20. Kshatriya
21. Vaishyas
22. Sudras
23. Bhagavad gita
24. Samsara
25. Karma
26. Arjuna
27. Bhakti
28. Jnana
29. Vaisnavism
30. Saivism
31. Saktism
32. Shankara
33. Madhava
34. Ramanuja
35. Skilfulmeans
36. Anatta
37. Anicca
38. Skandhas
39. Arhat
40. Amitabha
41. Avalokitesvara
42. Maitreya